



دلیل حدود دویست تماشاگر به استادیوم قدم گذارده بودند با کیفیتی بد برگزار شد و آن گروه معدود تماشاگران بیش از آنکه تحت تأثیر بازی باشند به صحنه‌های خنده‌آور میانه میدان که با لیز خوردن‌ها و نقش گل و لای شدن‌ها همراه بود توجه داشتند. اولین گل بازی در دقیقه ۳ به ثمر رسید. اصغر ادیبی هافبک پرتلاش و خستگی‌ناپذیر پرسپولیس روی درخشش فردی به دنبال نفوذ در گره دفاعی حریف تا پشت محوطه ۱۸ قدم پیش رفت و از آنجا با شوتی سنگین توپ را روانه دروازه سپاهان کرد. هشت دقیقه بعد با گل بهزادی برتری پرسپولیسی‌ها به دو گل رسید. روی فرار رضا وطنخواه گروه حمله پرسپولیس داخل محوطه جریمه حریف جا گرفت، ضربه کشیده وطنخواه توپ را به بهزادی رساند و این یکی با شلیکی بلند و سرضرب توپ را درون دروازه سپاهان جا داد. با به دست آمدن این گل، روی اعتراض کاپیتان سپاهان به نامساعد بودن زمین و تهدید به ترک میدان، بازی چند دقیقه‌ای متوقف ماند و با وساطت سرپرست سپاهان مسابقه ادامه پیدا کرد. وقت اول با همین دو گل به سود پرسپولیس خاتمه یافت. برتری پرسپولیس در طول ۴۵ دقیقه اول در همان یازده دقیقه آغاز بازی بود که دو گل زد سپس اعتماد به نفسی همراه با احتیاط پرسپولیس را در بر گرفت ولی با آغاز نیمه دوم تلاش از سر گرفته شد. یازده دقیقه از وقت دوم می‌گذشت که بهزادی مجدداً صاحب توپ شد و پرسپولیس به سومین گل خود دست یافت. این بار آشتیانی بینانگذار گل بود. او با فرار تا میانه میدان سلیمانی در در موقعیتی خوب قرار داد و او به سرعت توپ را زیر پای پروین فرستاد و این یکی بهزادی را پشت خط ۱۸ قدم در موقعیتی دلپذیر قرار داد که با فراری زیبا از جمع سه مدافع سپاهان صاحب گل سوم شد. بعد از این گل، پروین، خوردبین و رضا وطنخواه در دقایق ۵۷، ۶۴ و ۸۳ توفیق یافتند سه بار دیگر دروازه سپاهان را بگشایند. به این ترتیب پرسپولیس در انتظار دیدار با تاج، از جمع ۱۳ مسابقه ۱۲ پیروزی و ۳ شکست (از تاج مسجد سلیمان)، ۴۳ گل زده و شش گل خورده دارد که این همه سبب شده ضمن به نمایش گذاشتن پرثمرترین خط حمله از لحاظ امتیاز در صدر قرار گیرد.»

ستاره ۶۴ساله در امجدیه

آبان ۱۳۴۶ مسابقه‌ای در امجدیه برگزار شد که با همه بازی‌های قبل و بعد از خودش تومنی هفت صنار توفیر داشت. یک مسابقه بین‌المللی بین ایران و ترکیه با حضور یک فوتبالیست ۶۴ ساله! در آن روز ما بر ترک‌های متکبر و متفرعن که فوتبال ما را به هیچ می‌گرفتند پیروز شدیم اما داستان، جذابیت‌های دیگری داشت. بگذارید متن گزارش بازی را عیناً از روزنامه اطلاعات یکشنبه ۲۸ آبان ۴۶ نقل کنیم:

«برای اولین بار در تاریخ ورزش ایران طی دو دیدار تماشایی در طول هفته‌ای که گذشت توپچی‌های روزگاران گذشته ایران و ترکیه در ورزشگاه امجدیه دورنمایی از آنچه در روزهای جوانی موخته بودند را به نمایش گذاردند و علاقه‌مندان فوتبال شاهد برخورد دو قدرت پیر در میدان امجدیه بودند. جز قدرت و شور جنگندگی و هیجان، در زمین همه چیز بود؛ پاس‌های کشیده، خونسردی بیش از اندازه، همکاری و صمیمیت فراوان. تیم ملی فوتبال سالمندان ترکیه در مقابل ملی‌پوشان گذشته ایران قدرت خود را به نمایش گذارد و اگرچه ما پیروز شدیم ولی فوتبال پیر ما اصالت تیم میهمان را نداشت. چه بین تیم ما کسانی بودند که سال‌های ابتدایی بازنشستگی را می‌گذراندند ولی چهره‌های تیم ملی ترکیه از ۴۵ سال تجاوز می‌کرد. مسابقه در هر دیدار دو وقت سی دقیقه‌ای بود. ساعت پنج و نیم چهارشنبه ۲۴ آبان اولین مسابقه با پیروزی تیم ملی ایران خاتمه یافت.

پیش از آغاز مسابقه با وجود چهره‌های سالمند تصور نمی‌رفت بازی تا این حد جالب و تماشایی باشد. ولی با سوت داور، دو تیم با کوششی قابل تحسین عجیب‌ترین بازی فصول را آغاز کردند. آرایش تیم ایران با نام بزرگان گذشته تیم ملی رنگی دلنشین گرفته بود؛ مسعود برومند، پرویز کوزه‌کنانی، بیوک جدیکار، عارف قلی‌زاده، حسن



بیگی، امیر آقاحسینی، عباس تنبیده گر، پطرس یونانی و داوود زمینی سرشناس‌ترین چهره‌های میدان بودند. از همان لحظات نخست، بازی با حملات پیگیر تیم ایران بخصوص در گوش چپ زمین، شکل گرفت. تا آنجا که در دقیقه ۱۳ نیمه اول با همکاری جالب برومند و جدیکار در گوش چپ، اولین گل برای ایران به ثمر رسید. نیمه دوم نیز با وجود آنکه با برتری نفرات تیم ایران آغاز شد در دقیقه ۱۲ میهمان توانست گل عقب‌مانده را جبران کند. به این ترتیب تا اواسط وقت دوم بازی ۱–۱ مساوی بود ولی هر قدر به پایان بازی نزدیک می‌شدیم قدرت حریف رو به تحلیل می‌رفت و نفرات خط حمله ایران بیشتر تلاش می‌کردند. در این شرایط برتری بود که بار دیگر سالمندان ایران موفق به زدن گل شدند و این به دنبال یک موقعیت استثنایی برای کوزه‌کنانی به وجود آمد. سالمندترین بازیکن ایران محمود محمودپور با ۶۴ سال سن است که در وقت دوم برای چند دقیقه به جای ناصر خدایار به میدان آمد و در گوش راست با شایستگی هنر خود را عرضه کرد. دومین دیدار روز جمعه ۲۶ آبان ماه برگزار شد و در این مسابقه نیز ایران پیروز شد ولی تنها یک گل به دست آمد آن هم با پای پرویز کوزه‌کنانی در وقت دوم. در این صورت و با این پیروزی‌ها بدون تردید

آبان ۱۳۴۶ مسابقه‌ای در امجدیه برگزار شد که با همه بازی‌های قبل و بعد از خودش تومنی هفت صنار توفیر داشت.

یک مسابقه بین‌المللی بین ایران و ترکیه با حضور یک فوتبالیست ۶۴ ساله! در آن روز ما بر ترک‌های متکبر و متفرعن که فوتبال ما را به هیچ می‌گرفتند پیروز شدیم اما داستان، جذابیت‌های دیگری داشت.

فوتبالیست‌های سالمند ایران باز هم درصدد دیدارهای دیگر خواهند بود!»

آه ناظمی ناظمی ناظمی…

«ناظمی» زنده اولین گل تاریخ دربی‌ها برای سرخپوشان پایتخت آخرین گلزن شاهین نیز هست. یک چهره استثنایی. از این نظر که هیچ فورواردی در یک تیم ده نفره – آن هم لنگون لنگون– هت تریک نکرده است. ناظم گنجاپور همبازی بازیگوش دوران کودکی مهراب شاهرخی و اکبر افتخاری در محله‌های خرمایوزن بندرامام، ستاره‌ای استثنایی بود. بندر امام را بگو که با وجود کوچکی مساحتش که از این ته تا آن ته‌اش پیدا بود سه ستاره غریب‌الاحوال تحویل فوتبال ملی ایران داد که از دوره شیرخوارگی با هم بودند و با هم به تیم ملی رسیدند و با هم در این فوتبال بی صاحب آتش سوزاندند و به فاصله چند سال از دنیا رفتند.

در تابستان ۴۶ بود که ناظمی لنگون لنگون رفت به میدان و در بازی حساس شاهین و تهرانجوان هت تریک کرد. آن روز درد پای چپ «ناظمی» امانش را بریده بود. اولش رفت سراغ مربی – دکتر برومند– که آقا نای تکان خوردن ندارم به خدا! اجازه بدهید استراحت کنم اما وقتی چهره دکتر را دژم دید از حرفش برگشت؛ وقتی دید دکتر می‌گوید بازیکن باید با جنازه‌اش هم برود توی میدان و همانجا بمیرد برای تیم. وقتی دکتر با بی‌اعتنایی سرش را برگرداند آن طرف و خود را به نشنیدن زد «ناظمی» رفت لباس پوشید. او در امجدیه مملو از تماشاگر نمی‌توانست دندان روی جگر بگذارد و دردتش را با چیزی تاخت بزند. بفهمی نفهمی لنگ می‌زد اما به روی خودش نمی‌آورد. روی حرف دکتر برومند که نمی‌شد حرف زد. بازی تا دقیقه ۷۵ بر وفق مراد نبود. شاهین نه تنها ده نفره شده

بود بلکه یک گل هم از تهرانجوان خورده بود. درد پای «ناظمی» قوز بالا قوز شده بود و هواداران سرخپوشان دیگر داشتند به نقطه جوش می‌رسیدند. غم و غبطه و غرغر سکوها را گرفته بود. تیم محبوب تهران در بد مخصوصه‌ای گیر کرده بود. ده نفره می‌جنگید تا نتیجه را برابر کند. هرچه به پایان بازی نزدیک‌تر می‌شد سکوها التهاب بیشتری می‌یافت. یک ربع مانده به پایان بود که حسین روس (کلانی) از جناح چپ فرار کرد و «ناظمی» خودش را لنگون لنگون تا دم دروازه تهرانجوان رساند و گل مساوی را زد، امجدیه در خوشباشی غرقه بود که شاهکار حمید شیری (شیرزادگان) شروع شد. توپی را از جناح چپ برای «ناظمی» فرستاد اما از بدشانسی او توپ درست روی پای چپش افتاد. ناظمی چشم‌هایش را بست و یاخدايي گفت و از صمیم قلب تمام زورش را در پای لنگون‌اش جمع کرد و زارپ! توپ، تور دروازه را به لرزه درآورد اما خودش از درد به خود پیچید. امجدیه غرق در شادی سیال بود و ناظمی از درد می‌مرد؛ همچون افعی سخت‌جانی که خرگوش سفیدی را نیش زده و دور خود چنبره زده باشد. ناظمی اشک شادی و اشک دردش با هم قاطی شده بود. وقتی که دید با همان پای چلاقش دو تا گل زده و تیمش را از شکست نجات داده و وقت زیادی هم به پایان بازی نمانده است لنگون لنگون خودش را باز به دکتر برومند رساند و اشاره کرد که نمی‌تواند به بازی ادامه دهد اما دکتر باز چهره‌اش را درهم کشید: ناظمی برگرد تو زمین. امروز روز توست… ترک کردن زمین را از سوراخ گوش‌ات خارج کن. من تورو عوض بکن نیستم ناظمی…». ناظمی حرف دکتر را با جان و دل پذیرفت، درد و رنج‌های عالم را فراموش کرد و باز داشت وسط میدان لنگ می‌زد که همایون درست به هنرمایی زد و با دریل چند بازیکن حریف، پاس گل لقمه‌ای برایش مهیا ساخت که از باقلوا هم راحت‌الحلقوم‌تر بود. ناظمی گل سومش را هم زد و از نا و نفس افتاد و کشان کشان بردندش به اتاق پزشک امجدیه. اما این همه داستان آن روز نبود. با همان پایی که درد امانش را بریده بود یک نگاه انداخت به جایگاه، دید که قیامتی برپاست. دید که زد و خورد بین حسین سرودی (رئیس وقت فدراسیون فوتبال) و خواجه نوری (سرپرست شاهین) که رفته بود



اعتراض‌نامه‌ای را تحویل رئیس فوتبال بدهد رخ داده و اوضاع از قاراشمیش هم تلخ‌تر و قاطی‌تر است. این یکی از بزرگ‌ترین و سرنوشت‌سازترین یقه‌گیری‌های مقامات فوتبالی‌ما در امجدیه بود؛ امجدیه‌ای که بوی خون و پلشتی و دیکتاتوری می‌داد. وقتی ناظمی و دوستانش امجدیه را ترک کردند همان شب نامه‌ای به دربار رفت که در آن گفته می‌شد شاهین اخلاک‌رگ تعطیل باید گردد و تعطیل هم گردید! این ناراضی‌سازترین انحلال سیاسی یک کلوپ ورزشی در تاریخ فوتبال ایران بود و چنان معرکه‌هایی پشتبندش ساخته شد که گل‌های «ناظمی» از یادها رفت و دیگر هیچ‌کس نگفت که ناظمی عزیز ما، پسر باوفای بندرامام با پای شل و پل‌اش، لنگون لنگون، هت تریک کرده است.

کجایی پدی؟

آن تابستان داغ ۴۴ که نورنگی‌ها در تهران پاس تقویت شده ما را با سه گل

ویژه‌نامه آخر هفته

پرونده هفته

بردند و مربی‌شان بادی به غیغب انداخت که «باید شش گل می‌زدیم» اما در بازی بعد، وقتی تیم جوان شده کلنی تهران وارد امجدیه لبریز از تماشاچی شد و تیفوسی‌ها داد زدند که «قلایبه قلایبه»، ناگهان موتور «علی جبار» به حرکت درآمد و بلایی سر آلمانی‌ها آورد که مسلمان نبیند و کافر نشود. اولش آن اورلب استثنایی‌اش برای آقاچلال (که منجر به گل اول شد) و سپس وقتی تیم آلمانی دو–یک جلو افتاد، علی دوتا گل زد که گل دومش را باید در تاریخ با آب طلا بنویسند. وقتی که به دست مدافعان ژرمن سلاخی شد، کیهان ورزشی (۵ تیرماه ۴۴) نوشت: «جباری برای سه، چهار روزی خانه‌نشین شد. دلیلش هم این است که تماشاگران امجدیه از داخل امجدیه تا حمام بیرون او را روی دست بلند کردند. چه بلندکردنی! یک پایش توی بیست تا دست! پای دیگرش هم همینطور! سر و گردنش لای چندین دست گم شده بود. از سایر قسمت‌های بدنش حرف نزنیم بهتر است!»

او بزرگ‌ترین فراموش شده تاریخ فوتبال ما بود. سلطان آبی‌ها؛ علی جباری. یکجوری می‌درخشید و زمین و زمان را به هم می‌دوخت که می‌گفتند حقش بهترین تیم‌های دنیاست. مثل همان بازی با بن سوسون که شایع شد چشم برزیلی‌ها را گرفته است و آنها سلطان آبی‌ها را با خود می‌برند برزیل تا برایشان بازی کند. خدا بگویم چه کارت کند آقامد که پاهایت را کردی توی یک کشش که «من مگر می‌گذارم علی را تنها ببرد؟ باید خانواده‌اش را هم ببرید. مادرش مگر می‌گذارد علی از وردلش تکان بخورد بیاید ساووپولو؟» شاید اگر آن روز به برزیل رفته بود ده سال تمام یک‌تنه سامورایی آبی‌ها بود و ۸۹ گل ناقابل برای این تیم زد و در ۱۷ دربی از حیثیت تیمش دفاع کرد اکنون در کجای این فوتبال ایستاده است؟ چرا هیچ‌کس گل او به فنرباغچه‌چی‌های متکبر را به خاطر ندارد؟ چرا هیچ‌کس گل‌های آتشین او در برابر میزبان جام ملت‌های آسیا (تایلند) را به یاد ندارد که وقتی دو هیچ عقب افتادیم، موتور «پسر تسلیحات» روشن شد و از دقیقه ۸۰ تا ۸۸ سه تا گل درون دروازه حریف کاشت، یکی از یکی شاهانه‌تر! چرا هیچ‌کس گل فینال او به کره جنوبی را به یاد ندارد که تیم ایران را قهرمان ملت‌های آسیا (۱۹۷۲) کرد؟ چرا هیچ‌کس مدال او در جام ملت‌های قبیلی آسیا (۶۸) را به پیشیزی نمی‌خرد یا برای نشان مخصوص طلایی اهدایی کنفدراسیون فوتبال آسیا به او، یک کیلو سبزی نمی‌دهد؟ چرا هیچ‌کس صعود او با تیم ملی به المپیک ۱۹۷۲ مونپخ را قابل نمی‌داند؟ چرا هیچ بنی بشری زحمات او در جام ملت‌های آسیای تهران را که با قهرمانی ایران تمام شد – مخصوصاً آن پیروزی تاریخی بر اسرائیل که ملتی شب را از شادی تا صبح نخواستید به چند پاپاسی نمی‌خرد؟ چرا هیچ‌کس برای قهرمانی او با پیراهن تاج در جام باشگاه‌های آسیا (۱۳۴۸) و لحظه‌ای که جام را روی دستانش بالا برد مدحی نمی‌سراید؟ چرا هیچ‌کس سلطنت او در مقابل نورنبرگ آلمان را به یاد ندارد؟

مردی که ده سال تمام در میانه میدان تیم ملی ایران جنگیده و آخ نگفته بود در فینال پرشکوه بازی‌های آسیایی تهران ۱۹۷۴ بعد از حضور در مراسم سرمونی، کفش‌هایش را آویخت. روزی که در اوج فوتبالش خداحافظی کرد دنیای ورزش از قولش نوشت «مرا در ۲۹ سالگی پیر تلقی می‌کنند. بدرد تو تاج من بدرد!»

این مگر همان سلطان آبی‌پوش‌ها نبود که تا ابد پارچه کاپیتانی را به پیراهنش دوخته بود و روزی که بوی ناروا و طردشدگی از اردوی تاج آمد با چشم‌های خردبار عبده مواجه شد که نمایندگانش را سمتش می‌فرستاد و پیغوم پسغوم می‌داد که اگر به تیمم بیایی یک کیف سامسونت پر از اسکناس پایت می‌ریزم. شاید اگر این پول را گرفته بود دیگر در روزگار سالخوردگی امروز غمی نداشت اما نشد. وقتی نمی‌شود، نمی‌شود. عبده گفته بود هیکلش را طلا می‌گیرد و علی تا خانه گریخته بود که برود به همسرش مشتلق بدهد که آیا رواست این معامله جهمنی را صورت بدهد و دیگر تا پایان عمر لنگ آن سکه سیاه نباشد؟ وقتی به خانه رسیده بود پدی و تاجی‌های تیفوسی را دیده بود که همگی زیر طایر ماشینش خوابیده‌اند. پانزده نفر در میدان نوبنیاد زیر یک پیکان خوابیده بودند و فریاد می‌زدند که اگر توان زیر گرفتن ما را داری برو و او رفت که

